

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

### خلاصه مباحث گذشته

بحث در ادله مشروعیت تقلید است. تا کنون مجموعاً به سه دلیل استدلال شد: اول دلیل عقل، دوم سیره عقلانی، و سوم آیات شریفه قرآن، که در میان این دو آیه‌ای که مطرح شد، ما به این نتیجه رسیدیم که آیه نفر دلالت بر حجیت فتوا و جواز تقلید ندارد، اما از آیه سؤال (فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ) به خوبی می‌توانیم هم حجیت فتوا و هم جواز تقلید را استفاده کنیم.

البته در مورد آیه نفر بعضی فرمودند روایاتی در ذیل این آیه ذکر شده که ممکن است از ضمیمه‌ی این آیه به آنها بتوانیم نکاتی را استفاده کنیم. اما خود آیه به حسب ظهور اولی نمی‌توانیم از آن چیزی را بفهمیم، لذا باید آن روایات را ملاحظه کرد.

### استدلال به آیاتی از قرآن در منع از تقلید

برخی گفته‌اند اگر ما از این آیات، جواز تقلید و حجیت فتوا را استفاده کنیم، اما در مقابل، آیات دیگری داریم که از آن آیات به نحو عموم یا به‌نحو خصوص استفاده می‌کنیم که تقلید جایز نیست.

آیاتی که از آنها به نحو عموم استفاده می‌شود؛ همین آیاتی است که در رسائل و کفایه هم دیدید؛ «لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» «إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا»، آیاتی که به نحو مطلق از عمل به ظن و مظنه نهی می‌کند و روشن است که فتوای مجتهد، عنوان ظن را دارد و تقلید هم یک عنوان ظنی است. بنابراین طبق این آیات، فتوای مجتهد حجیت ندارد، برای این که آیات به نحو عام و به نحو مطلق از عمل به مظنه نهی می‌کند و فتوای مجتهد از مصادیق ظن و گمان است، چون مجتهد نسبت به واقع یقین که ندارد، مظنه پیدا می‌کند.

و همچنین خود تقلید که عبارت از رجوع جاهل به عالم است، این هم نهایت این است که إفاده ظن و گمان دارد و إفاده یقین ندارد. پس این آیات این چنین به نحو عموم دلالت بر منع تقلید دارد.

یک آیاتی هم هست که بالخصوص در مورد تقلید هست. مثلاً آیه 23 سوره مبارکه زخرف: «إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ»، این آیه شریفه که خداوند در مقام مذمت عمل کسانی است که از پدرانشان تبعیت می‌کنند.

یا آیه 104 از سوره مبارکه مائده: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا»، وقتی به اینها می‌گوییم از آنچه که از طرف خدا و رسول هست تبعیت کنید، می‌گویند آنچه که ما از پدرانمان گرفتیم کافی است برای ما، بعد خداوند می‌فرماید: «أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَلَا يَهْتَدُونَ»، اگر آباء آنها جاهل هم بودند و جاهل هم باشند و هدایت نشده باشند، باز شما می‌خواهید از آنها تبعیت کنید؟

یا نظیر همین آیه در سوره مبارکه بقره آیه 170 است: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا»؛ می‌گویند ما از آنچه که پدرانمان بر آن هستند تبعیت می‌کنیم. آن وقت ادامه آیه می‌فرماید: «أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَلَا يَهْتَدُونَ»، و اگر پدران اینها اصلاً عقل نداشته باشند و چیزی را نفهمند، باز اینها تبعیت می‌کنند یا نه؟

در آن آیه سوره مائده بود: «أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً»، در این سوره بقره دارد: «أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَلَا يَهْتَدُونَ».

پس این دسته از آیات، صریحاً و بالخصوص نسبت به تقلید مذمت می‌کند، اینکه دنبال آباء خودشان بروند و آنچه که پدرانشان گفتند و آن را تبعیت کنند، این را مورد مذمت و نهی قرار داده است.

نتیجه این است که ما در قرآن آیاتی داریم که یا بنحو عموم یا به نحو خصوص، از تقلید مذمت کرده است.

## جواب از استدلال به آیات ناهی از تقلید

اینجا جواب‌های مختلفی از این دسته از آیات داده شده که مجموعاً ما سه جواب محکم و کلی در اینجا داریم:

**جواب اول:** اولین جواب که در کثیری از کلمات آمده این است که این آیات، مربوط به فروع دین نیست، بلکه مربوط به اصول دین است و در اصول دین، تقلید راه ندارد. در اصول دین حتماً باید انسان علم و یقین پیدا کند.

سیاق آیات و شأن نزول اینها همه در مورد اصول دین است و اینها از آبائشان در بت‌پرستی و شرک تقلید می‌کردند، که مورد مذمت خداوند واقع شده است. در حالی که ما می‌خواهیم بگوییم تقلید در فروع دین حجیت دارد و معتبر است.

**جواب دوم:** اماراتی که ما می‌گوییم حجیت دارد، ولو امارات ظنیه است، اما تا منتهی به علم نشود هیچ اماره‌ای برای ما حجیت ندارد. اماره در صورتی حجیت دارد که منتهی به علم باشد. چون در جای خودش می‌گویند اگر منتهی به علم نشود، احتمال عقاب وجود دارد، و عقل حکم به دفع عقاب محتمل می‌کند. پس ما باید آن را به علم منتهی کنیم، «کل ما بالعرض لابد أن ينتهي الي ما بالذات»، در تمام موارد امارات ظنیه، به یک علم و یقین منتهی می‌شویم، یعنی وقتی می‌گوییم که شهرت یا خبر واحد حجیت دارد، این منتهی می‌شود به یک دلیلی، که آن دلیل برای ما إفاده یقین می‌کند، یعنی یقین داریم که این خبر واحد ظنی را شارع حجت قرار داده است.

شاهدش هم این است که اگر ما بخواهیم نسبت به امارات ظنیه بحث کنیم، خود ظاهر همین آیات هم از مصادیق امارات ظنیه است. این آیه که می‌فرماید «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ الظَّنُّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً»، این خودش از مصادیق ظواهر است، که ظواهر خودش از مصادیق امارات است. از مصادیق کدام اماره است؟ اماره ظنیه است. خود این آیه عنوان ظاهر را دارد و ما می‌گوییم کل ظاهر حجة، چون ظاهر خودش از مصادیق امارات ظنیه است.

بنابراین حالا که ظاهر، عنوان مصداق اماره ظنیه را دارد، اگر این آیات بخواهند بگویند هر چیزی که ظنی است حجیت ندارد، پس باید نفی ظاهر خودشان را هم بکنند، باید بگویند ظاهر خود همین آیات هم حجیت ندارد، در حالی که ما مسلم می‌دانیم ظاهر آیات، حجیت دارد.

پس این کشف از این می‌کند که امارات ظنیه از آنجا که حجیتشان مستند به علم و یقین است، بنابراین از این باب حجیت دارد.

**جواب سوم:** ما که می‌خواهیم بگوئیم تقلید حجیت دارد، از باب رجوع جاهل به عالم است. تقلیدی که ما در صدد حجیت آن هستیم، از باب رجوع جاهل به عالم است، در حالی که در این آیات شریفه، رجوع جاهل به عالم نیست، بلکه در این آیات شریفه رجوع جاهل به جاهل است. چون آیه می‌گوید: «أَوَلَوْ كَانُوا هُمْ لَا يَعْقِلُونَ»، خود آیه می‌گوید آبائشان هم مثل خودشان هستند، همان‌طور که خودشان تعقل و علم ندارند، پدرانشان هم همین‌طور هستند.

پس آیاتی که از تقلید نهی می‌کند، برای این که اصلاً از مصادیق رجوع جاهل به عالم نیست، از مصادیق رجوع جاهل به جاهل است.

**جواب چهارم:** این نهی «لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ»، آیا این نهی، نهی مولوی است یا نهی ارشادی است؟ استدلال به این آیات بر حرمت، در فرضی تمام است که نهی در این آیات، نهی مولوی باشد، یعنی مولا و شارع بما أنه شارع بفرماید حق ندارید سراغ مظنه و گمان بروید. و حال آنکه نهی در «لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» و «إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً»، نهی ارشادی است.

آن وقت همیشه می‌گوییم مرشدٌ إلیه چیست؟ اینجا ارشاد می‌کند به یک مستقل عقلی، یعنی از مستقلات عقلیه است. مستقل عقلی در اینجا چیست؟ مستقل عقلی این است که عقل می‌گوید مظنه حجیت ندارد.

مگر در اول رسائل، مرحوم شیخ یک اصل را پایه‌گذاری نکرد بنام اصل اصاله عدم حجیت ظن؛ عقل می‌گوید چون در مظنه، احتمال خلاف وجود دارد و این احتمال خلاف موجب احتمال عقاب است و دفع ضرر محتمل واجب است، پس این یک حکم عقلی است. عقل می‌گوید ظن، اعتباری ندارد. این نهی در اینجا یک نهی شرعی مولوی نیست، بلکه نهی ارشادی است.

پس بنابراین ما از این آیات شریفه مجموعاً چهار جواب بیان کردیم:

جواب اول: این آیات مربوط به اصول اعتقادات است و ربطی به فروع ندارد.

جواب دوم: این آیات می‌گوید ظن حجیت ندارد در حالی که امارات منتهی به علم است.

جواب سوم: در این آیات، عنوان رجوع جاهل به جاهل است، در حالی که در تقلید رجوع جاهل به عالم است.

جواب چهارم: نهی در این آیات، نهی ارشادی است و نهی مولوی نیست.

## دلیل چهارم بر جواز و حجیت تقلید؛ روایات

چهارمین دلیل بر حجیت تقلید؛ روایات است.

روایات زیادی داریم بر جواز تقلید، که حتی ادعای تواتر اجمالی در این روایات شده است. معنای تواتر اجمالی این است که ما یقین داریم یکی از این روایات، از ائمه معصومین (ع) صادر شده است. ادعا شده است این روایات تواتر اجمالی دارد در جواز تقلید و در مشروعیت تقلید و حجیت فتوای مجتهد.

## تقسیم روایات در کلام محقق خوئی

این روایات را مرحوم آقای خوئی (قدس سره) در همان کتاب تنقیح به سه طایفه تقسیم فرموده‌اند:

**طایفه اول:** روایاتی است از ائمه (ع) که مردم از آنان سؤال می‌کردند که ما در مسائل فقهی چکار کنیم؟ اگر در مدینه نبودیم یا اگر در مدینه هم بودیم دستمان به شما نرسید، چکار کنیم؟ ائمه (ع) مردم را به یک اشخاص معینی ارجاع فرمودند. مثل: «الْعَمْرِيُّ وَ ابْنُهُ ثِقَاتَان»؛ سراغ عمری و پسر عمری بروید. یا برو سراغ یونس بن عبدالرحمن یا برو سراغ زکریا بن آدم.

یا در برخی روایات به یک عنوان کلی ارجاع داده‌اند، مثل همین توقیع شریف که در روایت معروف اسحاق بن یعقوب آمده، «وَأَمَّا الْخَوَادِثُ الْوَأَقِعَةُ فَأَرْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةٍ حَدِيثَنَا» مردم را ارجاع دادند به آن کسی که مصداق برای روات احادیث هستند.

حالا چطور می‌شود به این روایات بر جواز تقلید و حجیت فتوا استدلال کرد؟ برای این که ارجاع به اطلاق دارد. ائمه (ع) وقتی فرمودند برو سراغ عمری و برو سراغ یونس برو سراغ زکریا بن آدم، یا دیگران، این اطلاق دارد. یعنی چه؟ یعنی اگر یونس بن عبدالرحمن آمد یک مطلبی را بعنوان یک حکم شرعی بیان کرد، بپذیر، اعم از اینکه آنچه که می‌گوید عین آن چیزی باشد که از ما شنیده و برای شما نقل می‌کند، یا گاهی اوقات دو خبر متعارض هستند، این راوی حل تعارض می‌کند و نظر خودش را بیان می‌کند. گاهی اوقات حمل مطلق بر مقید می‌کند، حمل عام بر خاص می‌کند.

باید دقت داشت که ارجاع ائمه فقط به این نیست که یونس بن عبدالرحمن هرچه گفت گوش کنید. اگر اینطور باشد لازمه‌اش در این ده‌ها هزار راوی این است که ائمه فرموده باشند حرف این چهار پنج نفر راوی را گوش کنید. خیر، به اینها ارجاع دادند. نه از این حیث که اینها فقط روایت معصوم را بشنوند و برای مردم نقل کنند، بلکه اطلاق دارد، یعنی هر آنچه که اینها به شما گفتند، چه آنچه که از ما شنیدند و نقل می‌کنند، چه آنچه که خودشان استنباط و اجتهاد کرده‌اند و به آن رسیده‌اند، اینها برای شما حجیت دارد.

## نکته قابل توجه در توقیع شریف

یک نکته خیلی لطیفی در کلمات مرحوم آقای خوئی هست که در ذهن خیلی افراد این اشکال وجود دارد که این «وَأَمَّا الْخَوَادِثُ الْوَأَقِعَةُ فَأَرْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةٍ حَدِيثَنَا»، یک اشکال این است که این «رواة احادیث»، شامل فقیه نمی‌شود، «رواة» یعنی آن کسی که حدیث امام را نقل می‌کند.

این نکته را دقت کنید ایشان فرموده‌اند به قرینه «وَأَمَّا الْخَوَادِثُ الْوَأَقِعَةُ»، یعنی حادثه‌هایی که هنوز ما راجع به آنها حرفی نزده‌ایم، صریحاً از ما در مورد آنها بیانی صادر نشده است، حکم اینها با مراجعه به روات احادیث معلوم می‌شود. این روات، عنوان مشیر است، یعنی إلی فقهاءنا، به آنهایی که فقیه هستند. چون فقیه می‌تواند یک حادثه‌ای را ببیند کدامیک از این ضوابط کلی شرعی بر او منطبق می‌شود، همان انطباقی که فقیه کرد برای شما حجیت دارد.

علت این که فرموده «روایات» و نفرموده «فقهها»، علتش این است که فقهایی عامه با رأی و قیاس و استحسان فتوا می‌دادند، اما مستند اصلی کلمات فقهایی امامیه؛ یا قرآن است و یا روایات معصومین، که این روایات اشاره به این جهت دارد که مستند این فقهایی امامیه، روایاتی است که از ما معصومین صادر می‌شود.

**طایفه دوم؛** روایاتی است که امر صریح به إفتا دارد، یعنی ائمه ما نسبت به بعضی از اصحابشان صریحاً فرموده‌اند: «یا أبان! إجلِسْ فِي مَسْجِدِ الْمَدِينَةِ وَ أَفْتِ النَّاسَ فَإِنِّي أُحِبُّ أَنْ يُرَى فِي شَيْعَتِي مِثْلُكَ»؛ من دوست دارم که مثل شما را در شیعیان خودمان ببینم، ولی امر می‌کند به إفتا، فتوا بده، فتوا دادن یعنی اجتهاد کن و نظر بده در مسائل شرعیه.

اگر این طایفه از روایات، به دلالت مطابقی دلالت بر حجیت فتوای ابان دارد، به دلالت التزامی هم باید دلالت داشته باشد بر جواز تقلید. وقتی فتوای آنها حجیت دارد، اگر تقلید مشروعیت نداشته باشد که حجیت فتوای آنها لغو می‌شود، پس به دلالت التزامی دلالت بر مشروعیت تقلید دارد.

**طایفه سوم؛** روایاتی داریم که نهی فرموده از إفتای بغیر علم و از قضاوت با رأی و قیاس و استحسان. روایاتی داریم مبني بر این که «مَنْ أَفْتَى بِغَيْرِ عِلْمٍ لَعَنَتْهُ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ وَ مَلَائِكَةُ الْأَرْضِ»، خوب معلوم می‌شود در زمان ائمه(ع) فتوای بغیر علم یعنی بلا حجة بلا برهان، بدون مستند، با رأی و قیاس و استحسان داده می‌شده و این می‌شود إفتای بغیر علم.

پس مفهوم این روایات این است که من أفتی بعلم، إفتایش صحیح است و حجیت دارد. این سه طایفه از این روایات.

حالا در همین کتاب تفصیل الشریعة، روایاتش را آورده‌اند، روایات زیادی است که در بعضی از این روایات هم نکات خوبی است. إن شاء الله ما این روایات را هم تیمنا می‌خوانیم و هم در این روایات نکاتی وجود دارد. اجمالاً مرحوم آقاي خویی و والد بزرگوار ما هر دو فرموده‌اند این روایات تواتر دارد، در استفاضه‌اش هیچ تردیدی نیست، این روایات متواتر است، منتها تواترش اجمالی است، تواتر مضمونی ندارد. البته در بعضی از آنها هم از جهت سندی نکاتی هست که إن شاء الله عرض می‌کنیم.

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين